

در مراسم شب تاسوعای بیت رهبری

**پناهیان: باید «نفوذپذیران» را بشناسیم / اولین «قهر نبوی» در برخورد با دوقطبی سازی عبدالله بن ابی بود / پیام معاویه به اشعث: ما در میان اصحاب علی (ع) فقط تو را قبول داریم! / نفوذپذیران کسانی هستند که نوعی ولایت‌گریزی دارند / آیت الله بهجت (ره) در اواخر عمر: هر چه ضربه خورده‌ایم از نفوذ بوده**

پناهیان: حضرت آیت‌الله‌العظمی بهجت (ره) در اواخر عمر شریفشان در بحث جهاد-که در درس خارج داشتند- تأکید می‌کردند که ما هرچه ضربه خورده‌ایم از نفوذ بوده است. و بعضی از موارد را توضیح می‌دانند؛ از نفوذ در خانه‌های علماء توضیح می‌دادند تا نفوذ در بین مملکتی‌ها. ایشان در سال ۱۳۷۱ یک جمله‌ای دارند که آن جمله را صریحاً قرائت نمی‌کنم، نمی‌خواهم سوء تفاهم برانگیز صحبت کنم، می‌خواهم فقط اصل مطلب را منتقل کرده باشم. که صریحاً می‌فرمایند: باید مراقبت کرد؛ دشمن دست از نفوذ بر نمی‌دارد.

متن کامل سخنرانی شب تاسوعای حجت الاسلام علیرضا پناهیان در مراسم سوگواری حسینیة امام خمینی (بیت رهبری) را در ادامه می‌خوانید:

**نفوذی‌ها و نفوذپذیرها در تاریخ اسلام / ۱. پیامبر (ص) مسجدی که بنا بود پایگاه نفوذ شود را آتش زد و زباله‌دانی کرد**

شخصی بود به نام «ابوعامر» که قبل از هجرت رسول گرامی اسلام (ص) در مدینه منوره برای خودش مریدانی داشت. او برای خودش راهب و زاهدی بود و در امور معنوی یکی از سرآمدهای مردم مدینه بود. با آمدن پیامبر گرامی اسلام (ص) و طلوع نور مقدس‌شان در مدینه، کار ایشان از رونق افتاد. ایشان به پیامبر اکرم (ص) ایمان نیاورد، بلکه به مشرکین پیوست و حتی از آنها درخواست کرد به پیامبر گرامی اسلام (ص) و به مردم مدینه و مسلمانان حمله کنند. گفته می‌شود که در یکی از جنگ‌ها (جنگ احد) بخشی از نقشه‌های جنگی دشمن، کار ایشان بود. (تفسیر نمونه و المیزان / ذیل آیه ۱۰۷ سوره توبه)

ابوعامر، بعدها گفت من می‌روم به رومیان می‌پیوندم. حالا اینکه او موفق شد با رومیان تماس برقرار کند یا نه، به‌هرحال از آنجا نامه‌ای به منافقین مدینه نوشت که «من با لشکری از رومیان خواهم آمد و کار پیامبر را یکسره خواهم کرد. تا وقتی من بیایم، شما پایگاهی در مدینه برای من درست کنید». رفقای او می‌خواستند یک پایگاه نفوذی درست کنند، اما نمی‌شد معبد و جایگاه دیگری از این قبیل، برایش بسازند، لذا مسجدی ساختند و برای اینکه وجهت این مسجد را حفظ کنند تا رئیس‌شان-ابوعامر- بیاید، از رسول خدا (ص) خواستند که شما به این مسجد تشریف بیاورید و این مسجد را به وجود خودتان متبرک کنید. حضرت که در مسیر یکی از غزوات بودند، فرمودند: وقتی برگردم به سراغ مسجد شما خواهم آمد.

وقتی پیامبر (ص) به مدینه برگشتند، آیه نازل شد که پیامبر من! این مسجد هیچ چیزی جز ضرر ندارد، که نامش مسجد «ضرار» شد- هیچگاه در آن نماز نخوان. (وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا...؛ توبه/۱۰۷) رسول خدا (ص) به عمار یاسر و برخی دیگر دستور دادند، بروید این مسجدی که می‌خواهد پایگاه نفوذ دشمنان دین شود را آتش بزنید و آن را خراب کنید. لذا مسجد را آتش زدند و خراب کردند و بنا شد آنجا زباله‌دانی مردم مدینه شود. (تفسیر نمونه و المیزان / ذیل آیه ۱۰۷ سوره توبه)

رسول خدا (ص) با این قدرت، شاید جلوی اولین عملیات نفوذ را گرفتند. آنها می‌خواستند با «جریان‌های به‌ظاهر معنوی» نفوذ کنند، اما رسول خدا (ص) جلوگیری کردند.

## بالا تر از موضوع نفوذ، باید به «نفوذپذیران» توجه کنیم

قصه نفوذ در تاریخ اسلام قصه بسیار پر پیچ و تاب است. نه تنها موضوع نفوذ، بلکه از آن بالاتر، موضوع دیگری که باید به آن خیلی توجه کنیم «نفوذپذیران» هستند؛ یعنی کسانی که نفوذ روی آنها تأثیر دارد. در مسیر تاریخ نورانی پیامبر گرامی اسلام (ص) نام یک «نفوذپذیر» به نام «عبدالله بن ابی» دیده می شود که البته بعضی ها هم گفته اند که اصلاً او خودش نفوذی بوده است. اما بالاخره او یکی از منافقین بود.

### ۲. عبدالله بن ابی می خواست دوقطبی مهاجر و انصار ایجاد کند

نفاق عبدالله بن ابی، چه وقت خیلی دیده شد؟ در جریان جنگ احد، وقتی که سپاه اسلام در مضیقه قرار گرفت، او حدود ۳۰۰ نفر از مسلمانان را که در دفاع از پیامبر (ص) مشارکت داشتند، به عقب کشید. این یک مورد از خیانت های او بود.

اما جایی که درباره او سوره ای - به نام سوره منافقون - نازل شد، آنجایی بود که در مسیر یکی از غزوات (غزوه بنی مصطلق) او می خواست «دوقطبی» در جامعه ایجاد کند؛ دوقطبی مهاجر و انصار - البته دوقطبی به اصطلاح امروز ما - او می گفت: وقتی به مدینه برگردیم من این دوقطبی را راه می اندازم و مهاجرین را از مدینه بیرون می کنم (لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ؛ منافقون / ۸)

### سَمَاعُونَ لَهُمْ، عبارت کلیدی قرآن برای نفوذپذیرهاست

یکی از آیات قرآن که به این قبیل افراد اشاره می کند - که خوب است این به عنوان یک کلیدواژه یادمان باشد - این است که خداوند متعال می فرماید: «وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ» (توبه / ۴۷) یعنی در میان شما کسانی هستند که «سَمَاعُونَ لَهُمْ» هستند، یعنی کسانی که «حرف های آنها را خیلی شنونده هستند» و در همین آیه هست که اینها موجب فتنه می شوند (وَلَا وَضَعُوا خِلالَكُمْ يَتَّبِعُونَكُمُ الْفِتْنَةَ) یکی از این فتنه گر ها همین آقای عبدالله بن ابی است.

### اولین «قهر نبوی» در برخورد با دوقطبی سازی عبدالله بن ابی بود

وقتی آن صحبت های عبدالله بن ابی - درباره ایجاد دوقطبی مهاجر و انصار - به رسول خدا (ص) رسید، در ابتدا رسول خدا (ص) نمی خواستند بپذیرند. این مطلب را از جوانی به نام «زید بن ارقم» شنیدند. رسول خدا (ص) به او فرمودند: زید بن ارقم! شاید تو اشتباه شنیده ای. گفت: نه آقا، من خودم شنیدم که عبدالله بن ابی، در جمع مریدانش ایستاد و گفت: وقتی که ما به مدینه برگردیم مهاجرین را بیرون می کنیم. رسول خدا (ص) اول با این موضوع خیلی بزرگوارانه برخورد می کردند، تا اینکه بالاخره مسأله برای ایشان ثابت شد. (تفسیر قمی / ۲ / ۳۶۸)

در تاریخ آورده اند که پیامبر (ص) بعد از مطلع شدن از این مسأله، یک روز کامل - شاید تا سحر فردای آن روز - با مردم حرف نزدند. (فَسَاَزَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَهُ كُلَّهُ لَا يَكَلِّمُهُ أَحَدٌ؛ تفسیر قمی / ۲ / ۳۶۹) قهر نبوی خودش را آنجا نشان داد.

تاریخ اسلام معمولاً غیرسیاسی به ما منتقل شده است / رسماً گفته می شود در منابع سیاسی صحبت نکنید!

جوان ها یادشان باشد تاریخ اسلام معمولاً غیرسیاسی به ما منتقل شده است. قطعات سیاسی تاریخ اسلام - که جزء مصرحات تاریخی هم هست - معمولاً وقتی که بیان می شود، هیچ کس از آن خبر ندارد. لذا حضرت امام (ره) باید بفرمایند که سیاست شغل انبیاست، و همه تعجب کنند! رسماً به عالمان دینی و موعظه کنندگان گفته می شود که «سیاسی صحبت نکنید!» خُب یک دفعه بگویید که «دیگر از اسلام صحبت نکنید!»

**بسیاری از نکات سیاسی در تاریخ اسلام هست که به خوبی بیان نشده است. و من نمی دانم که وقتی که می خواهند یک دوره ابتدایی آموزش تاریخ اسلام بدهند، چرا قسمت های سیاسی اش را حذف می کنند و می گویند؟**  
**انگار قسمت های سیاسی، فرعیات ماجرا است!**

### اولین اقدام پیامبر(ص) بعد از پیمان عقبه دوم کاملاً سیاسی بود، نه اخلاقی و نه اعتقادی

اولین کاری که پیامبر گرامی اسلام(ص) بعد از پیمان عقبه دوم انجام دادند، چه بود؟ در پیمان عقبه دوم هفتاد و چند نفر از مسلمانان مدینه آمده بودند که با رسول خدا(ص) بیعت بستند، نه اینکه مسلمان بشوند. آنها آمده بودند با پیامبر(ص) بیعت بستند که «ما از تو دفاع خواهیم کرد» حالا بماند که این بیعت پنج ماده داشت و همه این موادش هم سیاسی بود. این بیعت هم مخفیانه بود. «عقبه» هم مکانی بود که بین منا و مکه واقع شده و از خانه های مربوط به عبدالمطلب و ابوطالب بود. (وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ نَازِلًا فِي دَارِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ حَمْرَةَ وَ عَلِيٍّ وَ الْعَبَّاسِ مَعَهُ فَبَجَاءَهُ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنَ الْأَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ فَدَخَلُوا الدَّارَ...؛ اعلام الوری/ ۶۰) (فَقَلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلِيٌّ مَا نُبَايِعُكَ؟ فَقَالَ: بَايِعُونِي عَلِيُّ السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ فِي النَّشَاطِ وَ الْكَسَلِ، وَ عَلِيٌّ النَّفَقَةِ فِي الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ، وَ عَلِيٌّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ عَلِيٌّ أَنْ تَقُولُوا فِي اللَّهِ لَا تَأْخُذْكُمْ فِيهِ لَوْمَةٌ لَائِمَةٌ، وَ عَلِيٌّ أَنْ تَنْصُرُونِي إِذَا قَدِمْتَ عَلَيْكُمْ يَثْرَبَ تَمَعُونِي مِمَّا تَمَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسُكُمْ وَ أَرْوَاجُكُمْ وَ أَبْنَاءُكُمْ وَ لَكُمْ الْجَنَّةُ؛ دلائل النبوه/ ۲/ ۴۴۳)

اولین کاری که پیامبر(ص) در آن جلسه انجام دادند چه بود؟ آیا سفارش به اخلاق کردند؟ آیا بحث اعتقادی کردند؟ آنجا تازه اولین جامعه کوچک هم پیمان با رسول خدا درست شده که وقتی رسول خدا(ص) به طائف هم رفته بودند، نتوانستند چنین جامعه ای درست کنند. ایشان در ایام حج، از اقوام مختلف-مثل قوم ربیع و دیگران- درخواست می کردند و حتی بعضاً به ایشان می فرمودند که من با عقائد شما هم کاری ندارم، و با اینکه رفتار دینی داشته باشید یا نه، کاری ندارم، شما فقط بیاید پیمان ببندید و از من دفاع کنید. و این کاملاً یک حرکت سیاسی بود.

**برخی این قدر کلمه «سیاسی» را زشت و خراب کرده اند، که آدم باید بگوید: «عذر می خواهم! پیامبر اکرم(ص) حرکت سیاسی انجام دادند...» در حالی که سیاست اصل شغل انبیاست و دیگران که آمده اند جای آنها را اشغال کنند، بیخود کرده اند که در این صحنه آمده اند.**

### اولین اقدام پیامبر(ص) بعد از پیمان عقبه، تعیین رئیس برای اقوام مدینه بود!

رسول گرامی اسلام(ص) بعد از پیمان عقبه دوم اولین کاری که کردند این بود که فرمودند: من الان باید برای اقوام شما در مدینه رئیس تعیین کنم! ایشان فرمودند: حالا شما تعیین می کنید یا من تعیین کنم؟ گفتند: یا رسول الله، شما تعیین کنید. حضرت فرمودند: من از جبرئیل امین اسامی را می گیرم. و بعد پیامبر(ص) فرمودند: کسی هم ناراحت نشود، اگر یک وقت به او پستی ندادیم. (فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: أَخْرِجُوا إِلَيَّ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا يَكْفُلُونَ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ كَمَا أَخَذَ مُوسَى مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا فَقَالُوا آخِرَ مَنْ شِئْتَ، فَأَشَارَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِمُ فَقَالَ هَذَا نَقِيبٌ وَ هَذَا نَقِيبٌ؛ اعلام الوری/ ۶۰) (وَ لَا يَجِدَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ فِي نَفْسِهِ أَنْ يُوْخَذَ غَيْرَهُ فَإِنَّمَا يَخْتَارُ لِي جَبْرَائِيلُ؛ طبقات الكبرى/ ۳/ ۴۵۲)

[شاید کسی بگوید:] یا رسول الله! حالا شما به مدینه تشریف بیاورید تا بعد درباره این مسائل تصمیم گیری کنید! آنها که مشکل ریاست نداشتند. آنها بالاخره تاکنون عمری برای خودشان رئیس داشته اند و زندگی می کردند. تازه آنها که هنوز، همه شان مسلمان نشده اند! حالا شما تشریف بیاورید، فعلاً یک مدت کار فرهنگی انجام دهید و کار اخلاقی کنید! شما دارید از همین اول کار، رئیس تعیین می کنید؛ و

موضوع هم این قدر جدی است که جبرئیل امین، اسم این رؤسا را می آورد (اَخْتَارَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ أُمَّتِهِ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيْبًا أَشَارَ إِلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ وَ أَمْرَهُ بِاخْتِيَارِهِمْ كَعِدَّةِ نَقَبَاءِ مُوسَى ع تَسَعَهُ مِنَ الْخَزْرَجِ وَ ثَلَاثَهُ مِنَ الْأَوْسِ؛ خصال/۴۹۱/۲)

**آن وقت بنده هر کجا این موضوع را مطرح می کنم، می بینم کسی خبر ندارد! نمی دانم برنامه ریزان آموزشی و تعلیم و تربیتی ما بر اساس چه تفکری این محتواهایی که باید منتقل کنند را تنظیم می کنند؟ که برخی از این نکات که نکات اولیه تاریخ اسلام است - مثلاً همین که اولین اقدام رسول خدا(ص) برای مردم مدینه چه بوده است؟ - منتقل نشده است.**

### برخورد پیامبر با تفرقه سازی و دوقطبی سازی «عبدالله بن ابی»

شما دیدید که رسول گرامی اسلام(ص) با آن مسجد ضرار چگونه برخورد کردند؟ حالا ببینید ایشان در ماجرای عبدالله بن ابی، چگونه برخورد کردند؟ یک نفر بلند شده و تفرقه افکنانه حرف زده است و باعث شده که رسول خدا(ص) آن قدر قهرش گرفته است که کل جامعه خودش(کسانی که پای رکابشان بودند) را در واقع توبیخ کردند. ظلّ آفتاب که باید استراحت می کردند، حرکت را آغاز کردند. پیامبر(ص) فرمودند: حرکت می کنیم! یک نفر آمد گفت: یا رسول الله، الان که موقع استراحت است، در این ظلّ آفتاب چطور حرکت کنیم؟ حضرت فرمود: مگر ندیدید که آن آقا چه گفت؟! و بعد هم در طول راه، دیگر با کسی سخن نگفتند. و وقتی برای نماز صبح به جایی که استراحت کنند، رسیدند، همه خودشان را از خستگی - روی زمین انداختند و بدون اینکه جا و بستری برای خودشان تعیین کنند، همه روی زمین خوابیدند. (فَقَالُوا - مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيَرْحَلَ فِي مِثْلِ هَذَا الْوَقْتِ - فَرَحَلَ النَّاسُ وَ لَحِقَهُ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ! فَقَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ! فَقَالَ مَا كُنْتُ لَتِرْحَلَ فِي هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ أَوْ مَا سَمِعْتَ قَوْلًا قَالَ صَاحِبِكُمْ؟... فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَهُ كُلَّهُ لَا يُكَلِّمُهُ أَحَدٌ؛ تفسیر قمی/۳۶۹/۲)

عبدالله بن ابی شاید اولین کسی بود که می خواست دوقطبی ایجاد کند. و این داستان نفوذپذیران و نفوذی ها در زمان خلفا هم ادامه پیدا کرد.

### ۳. «کعب» و «ابوهریره» یهودی هایی که مشاور خلفا شدند؛ امان از این مشاورین! «نفوذی ها» همیشه در دستگاه خلافت بوده اند

شخصی به نام کعب، شخص دیگری هم به نام ابوهریره - که شاگردش بود - یهودی هایی بودند که می آمدند و مشاور خلفا می شدند، امان از این مشاورین! یکی از خلفا از کعب پرسید: بعد از خودم نگران هستم که چه کسی را تعیین کنم! آیا علی(ع) را به عنوان خلیفه تعیین کنم؟ کعب در دستگاه اسلام در واقع یک «نفوذی» بود. او «اسرائیلیات» را آورده بود که اضافه کند (کان یحدّثهم عن الکتب الإسرائیلیه؛ سیر أعلام النبلاء/۳/۴۸۹) و خدا می داند چه کارهایی کرده است؟ کعب در مقام مشورت گفت: نه علی بن ابیطالب(ع) برای حکومت خوب نیست؛ او در راه دین سخت گیر است. (فَقَالَ أَمَّا مِنْ طَرِيقِ الرَّأْيِ فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ أَنْهُ رَجُلٌ مَتِينُ الدِّينِ لَا يُغْضِي عَلَى عَوْرَةٍ وَ لَا يَحْلُمُ عَنْ زَلَّةٍ وَ لَا يَعْمَلُ بِاجْتِهَادٍ رَأْيُهُ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/۸۱/۱۲)

همیشه در دستگاه خلافت کسانی بودند که «نفوذی» بودند و تأثیرات خودشان را هم گذاشتند. خوب است نفوذی های دستگاه یزید را هم بشناسید. اولاً خود یزید، تربیت شده مدرسه ها و مکتب های غیر مسلمانان در شام است. یکی از دایی های یزید هم غیر مسلمان است.

#### ۴. فاجعه کربلا به مشورت یک غیرمسلمان نفوذی در دستگاه یزید، شکل گرفت

یزید مشاور غیرمسلمانی دارد که وقتی خبر قیام اباعبدالله الحسین (ع) را شنید، به آن مشاور غیرمسلمان خود گفت: چه کنم؟ او به یزید پیشنهاد داد و گفت: دست خط بابای تو معاویه پیش من است، عبیدالله بن زیاد را بفرست و او را رئیس کوفه قرار بده. یعنی این فرد-که نامش «سَرْجُون» بود- در واقع مشاور ارشد سیاسی یزید بود، و الا دست خط معاویه پیش او چه کار می کرد؟ و چرا معاویه این رازهای خود را با او در میان می گذاشته؟ به هر حال، به مشورت یک غیرمسلمان نفوذی در دستگاه یزید، فاجعه کربلا شکل گرفت. (فَلَمَّا وَصَلَتِ الْكُتُبُ إِلَى يَزِيدَ دَعَا سَرْجُونَ مَوْلَى مُعَاوِيَةَ... فَقَالَ لَهُ سَرْجُونُ أَرَأَيْتَ مُعَاوِيَةَ لَوْ نُشِرَ لَكَ حَيًّا أَمَا كُنْتَ أَخِذًا بِرَأْيِهِ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ: فَأَخْرَجَ سَرْجُونُ عَهْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ عَلَى الْكُوفَةِ وَقَالَ هَذَا رَأْيُ مُعَاوِيَةَ مَاتَ وَقَدْ أَمَرَ بِهَذَا الْكِتَابِ؛ ارشاد مفید/ ۴۲/۲)

اینها چیزهایی است که در تاریخ درز پیدا کرده است. حالا اینکه چه مسائل پشت پرده دیگری بوده که لو نرفته؟، ما نمی دانیم. و شما انتظار نداشته باشید که جزئیات مسائل نفوذی ها را بشود در تاریخ ثبت کرد. مسأله «نفوذی ها» همان طور که از اسمش معلوم است، یک چیز پنهانی است.

#### ۵. در زمان علی (ع) نفوذی پیدا نمی کنیم اما نفوذپذیر چرا! / یکی از اقدامات شوم اشعث، دوقطبی سازی در جامعه کوفه بود

در زمان امیرالمؤمنین علی (ع)، طبیعتاً ما به این سادگی نمی توانیم «نفوذی» پیدا کنیم، بلکه اصلاً نمی توانیم پیدا کنیم، اما نفوذپذیر چرا! از آن افرادی که «سماعون لهم» بودند چرا!

بعضی ها گفته اند: کسی مثل اشعث، اساساً یک نفوذی بوده است. خیلی ها هم می گویند: قدر متیقن، اشعث یک نفوذپذیر بوده است. اتفاقاً یکی از اقدامات شوم اشعث دوقطبی سازی در جامعه کوفه بود. اشعث این دوقطبی سازی را از واقعه صفین شروع کرد، و اشعث نقش داشت در اینکه خوارج شکل بگیرند. البته خودش جزء خوارج نبود، بلکه با خوارج دشمنی هم می کرد، اما خودش در اینکه فتنه خوارج شکل بگیرد، نقش داشت. (فَلَمَّا مَرَّ بِهِمُ الْأَشْعَثُ، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ، قَالَ فِتْيَانٌ مِنْهُمْ: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ؛ وَقَعَهُ الصَّفِينُ/ ۵۱۲)

روحیات اشعث را بشناسید؛ خیلی قابل تأمل است. اصلاً یک کتاب مفصل در تاریخ، فقط باید برای اشعث نوشته شود. امام صادق (ع) می فرماید: تا وقتی که دشمنان قرآن و کافران به قرآن را نشناسیم، قرآن را نمی شود فهمید و شناخت. (وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ وَ لَمْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمَسُّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ... کافی/ ۳۹۰/۸)

#### پیام معاویه به اشعث: ما در میان اصحاب علی (ع) فقط تو را قبول داریم!

معاویه توسط برادرش، اشعث را در میان اصحاب امیرالمؤمنین (ع) صدا زد. اشعث تا صدای او را شنید، گفت: خُب او آدم محترمی است؛ من نمی توانم به او نه بگویم! جلوتر رفت و گفت: بگو چه می گویی؟ برادر معاویه هم پیغامها را از طرف معاویه به اشعث رساند.

یکی از حرفهایی که او گفت و دل اشعث را برد-البته شاید هم دلش از قبل رفته بود- این بود که گفت: معاویه خبر داده که ما در میان اصحاب علی بن ابیطالب (ع) فقط تو را قبول داریم! اشعث باید همانجا سرش را به سنگ می زد و می مرد؛ ولی خوشحال شد! آخرش گفت: «حالا من ببینم چه می کنم؟ این پیشنهاد بدی نیست که جلوی خونریزی ها گرفته شود».



مشهور شده که «قرآن‌های سر نیزه» عامل فریب مردم شد، اما مردم تا لیدرهای خراب نداشته باشند فریب نمی‌خورند

**مشهور شده است که «قرآن سر نیزه کردن» عامل این شد که مردم فریب بخورند. مردم تا لیدرهای خراب نداشته باشند فریب نمی‌خورند. بعضی از حرف‌های مشهوری که گفته می‌شود، البته بد نیست و خوب است، اما باید در تاریخ اسلام بیشتر دقت کنیم، تاریخ‌مان دارد جلو می‌رود!**

اگر اشعث آن شب برنگشته بود و سپاه امیرالمؤمنین (ع) را از ادامه جنگ، پشیمان نکرده بود و آن فتنه را ایجاد نکرده بود، معاویه فردا صبح، قرآن سر نیزه نمی‌کرد. آن شب وقتی خیر سخنرانی اشعث به معاویه رسید، معاویه گفت: «تمام شد! فردا قرآن‌ها را سر نیزه کنید!» قرآن‌ها را سر نیزه کردن، در واقع شلیک نهایی بود.

(قَامَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ لَيْلَةَ الْهَرِيرِ فِي أَصْحَابِهِ مِنْ كِنْدَةَ فَقَالَ... فَأَنْطَلَقْتُ عَيْنُونُ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهِ بِخُطْبَةٍ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: أَصَابَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ لَيْنٌ نَحْنُ التَّقِينَا غَدًا لَتَمِيلَنَّ الرُّومُ عَلَى ذَرَارِيْنَا وَنِسَائِنَا وَ لَتَمِيلَنَّأَهْلُ فَارِسَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ ذَرَارِيَّهُمْ وَ إِنَّمَا يُبْصِرُ هَذَا ذُوو الْأَحْلَامِ وَ النَّهْيِ اِرْبُطُوا الْمَصَاحِفَ عَلَى أَطْرَافِ الْقِنَا؛ وقعه الصفین/۴۸۱) (بَدَرَ مِنَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ لَيْلَةَ الْهَرِيرِ قَوْلُ نَقْلَهُ النَّاقِلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَأَعْتَمَهُ وَ بَنَّا عَلَيْهِ تَدْبِيرَهُ تَوَاقَفْنَا غَدًا إِنَّهُ لَفَنَاءُ الْعَرَبِ وَ ضِيْعَةُ الْحُرْمَاتِ أَوْ قَالَ نَحْوَ ذَلِكَ مِمَّا يَخْذَلُهُمْ عَنِ الْقِتَالِ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةَ قَالَ أَصَابَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ فَدَبَّرَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ مَا دَبَّرَ مِنْ رُفْعِ الْمَصَاحِفِ عَلَى الرَّمَاحِ فَأَقْبَلُوا بِالْمَصَاحِفِ يُنَادُونَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ؛ بحارالانوار/۳۲/۵۳۱)

**اشعث فتنه خوارج را راه انداخت! ولی خودش در جنگ نهروان به علی (ع) کمک نکرد!**

همین اشعث که دلش آن طرف است، آمد و خوارج را تحریک کرد. یکی از مواردش را در اینجا عرض می‌کنم. شش هزار نفر جدا شدند و گفتند: یا علی بن ابیطالب، شما اشتباه کردید! آقا فرمود: خُب شما خودتان تحمیل کردید! آنها گفتند: نه باید استغفار کنی، ما اشتباه کردیم. در نقلی هست که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «أَنَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ» من از هر گناهی استغفار می‌کنم -ایشان که همیشه استغفار می‌کردند- لذا این شش هزار نفر به کوفه برگشتند.

اشعث این داستان را شنید و گفت: یا علی! شما از چه چیزی استغفار کردی؟ ابن ابی‌الحدید می‌گوید هر فتنه‌ای در حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) بود پای اشعث در میان بود. (كُلُّ فَسَادٍ كَانَ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ كُلُّ اضْطِرَابٍ حَدَثَ فَأَصْلُهُ الْأَشْعَثُ؛ شرح ابن ابی‌الحدید/۲/۲۷۸) بالاخره اشعث یک کاری کرد که امیرالمؤمنین علی (ع) توضیح دادند: نه، من از پذیرفتن حکمیت استغفار نکردم، من کلی استغفار کردم. و بعد هم چهار هزار نفر از آن شش هزار نفر دوباره بیرون رفتند. (فَقَالَ عَلِيٌّ ع أَنَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ فَارْجِعُوا مَعَهُ وَ هُمْ سِتَّةٌ أَلْفٌ؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید/۲/۲۷۹)

جالب است! وقتی امیرالمؤمنین (ع) به جنگ این خوارج رفت، اشعث نیامد! خودش فتنه را درست کرده، یعنی فتنه «خروج بر حاکمیت» را درست کرده، حالا امیرالمؤمنین (ع) می‌خواست برود فتنه را حل کند، ولی اشعث گفت: «نمی‌آیم!» حضرت به او فرمود: تو چه بد پیرمردی هستی! (فَتَأَخَّرَ عَنْهُ شَبْتُ بْنُ رَبِيعٍ وَ عَمْرُو بْنُ حَرِيْثٍ وَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ .. فَقَالَ ع لَهُمْ: ... سَوَاءٌ لَكُمْ مِنْ مَشَايِخٍ... تُرِيدُونَ أَنْ تُثَبِّطُوا عَنِّي النَّاسَ؛ الخرائج/۱/۲۲۶)

**اشعث به بهانه فوریت جنگ با خوارج، جنگ با معاویه را عقب انداخت، اما خودش به جنگ خوارج نیامد**

جالب‌تر اینکه اصلاً امیرالمؤمنین علی (ع) نمی‌خواست به سراغ خوارج برود، بلکه می‌خواست برود صفین را ادامه دهد، چون آن بدعهدی را در قصه مذاکره و قصه ابوموسی اشعری، انجام داده بودند، لذا حضرت می‌خواست برود قصه صفین را تمام کند. ولی اشعث گفت: «ما-

وجود خوارج - امنیت نداریم، اول قصه خوارج را حل کنید.» حضرت فرمود: خُب برویم قصه خوارج را حل کنیم. ولی اشعث گفت: من نمی‌آیم! (سرنا الی عدونا من اهل الشام. و قام الیه الاشعث بن قیس الکندی فکلمه بمثل ذلک...؛ تاریخ طبری ۵/ ۸۲) (فَتَأَخَّرَ عَنْهُ شَبْتُ بْنُ رَبِيعٍ وَ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ وَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ...؛ الخرائج/ ۱/ ۲۲۶)

اشعث می‌دانست که اگر برود و در جنگ نهروان حاضر شود، و دستش به خون آن چهار هزار نفر خوارج، آغشته شود، دیگر نمی‌تواند کارهای بعدی خودش را انجام دهد. بعد هم اشعث یکی از به‌ظاهر بهترین یاران امیرالمؤمنین(ع) را تور کرد. به او گفت: بین چه خونریزی‌هایی در این جنگ صورت گرفت! در حالی که اشعث خودش یک پایه اصلی فتنه خوارج بود. ولی این قدر ناله‌های یتیم‌ها و بیوه‌های کشته‌شدگان مردم کوفه را در گوش ابن ملجم خواند، که بالاخره ابن ملجم قاطی کرد. یعنی ابن ملجم را برای قتل علی بن ابیطالب(ع) شارژ کرد. (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكَ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ کافی ۸/ ۱۶۷ و عَلِيُّ يَدِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَدْ عَاوَنَهُ وَرَدَانُ بْنُ مُجَالِدٍ مِنْ تَيْمِ الرَّبَابِ وَ شَيْبُ بْنُ بَجْرَةَ وَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ؛ مناقب/ ۳/ ۳۰۷)

### ۶. یکی دیگر از نفوذپذیرها «ابوموسی اشعری» است / نسبت ویژه ابوموسی اشعری و سامری چه بود؟

یکی دیگر از نفوذپذیرهایی که باید خیلی به او توجه کرد، ابوموسی اشعری است. البته او ارزش یک کتاب را ندارد، ولی ارزش لعن را دارد. (امیرالمؤمنین او در در نمازها لعن می‌فرمود؛ امالی طوسی / ۷۲۵) ابوموسی اشعری، یک آدم ابله و ساده‌اندیش بود. (كَانَ أَبُو مُوسَى رَجُلًا مُعَفَّلًا؛ وقعه الصفین / ۵۴۵ و أَنَّ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ ضَعِيفَ الْعَقْلِ؛ ارشاد القلوب / ۲/ ۲۴۹) وقتی که در جریان گفتگوها سرش کلاه گذاشتند، گفت: ابن عباس به من گفته بود که سرت را کلاه می‌گذارند، ولی من واقعاً فکر نمی‌کردم که آنها نارو بزنند. او این قدر نادان بود. (كَانَ أَبُو مُوسَى يَقُولُ: قَدْ حَذَرْتَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ غَدْرَةَ الْفَاسِقِ وَ لَكِنْ أَطْمَأْنَنْتُ إِلَيْهِ وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَنْ يُؤْثِرَ شَيْئًا عَلَيَّ نَصِيحَةَ الْأُمَّةِ؛ وقعه صفین / ۵۴۶)

من وقتی یاد ابوموسی اشعری می‌افتم، به یاد یک نسبتی درباره ابوموسی اشعری می‌افتم که درباره یک کس دیگری هم هست که این نسبت را باید زنده کرد؛ خیلی نسبت برجسته‌ای است.

### قوم بنی اسرائیل که آن‌همه معجزه دیده بود را «سامری» خراب کرد

در داستان حضرت موسی(ع) شما با یک پدیده فوق‌العاده عجیبی به نام «سامری» مواجه می‌شوید! قوم بنی اسرائیل تحت شدیدترین شکنجه‌ها بودند. قوم بنی اسرائیل بالاترین ضجه‌های تاریخ را برای فرج زدند که فرج برای آنها بیش از صد سال جلو افتاد(فَلَمَّا طَالَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ ضَجُّوا وَ بَكَوا إِلَى اللَّهِ ... فَحَطَّ اللَّهُ [عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ مِائَةً سَنَةً؛ تفسیر عیاشی / ۲/ ۱۵۴) قوم بنی اسرائیل با بزرگ‌ترین معجزه - ملموس لااقل - در قرآن از قوم فرعون نجات پیدا کردند و قوم فرعون به یک‌باره زیر آب رفتند. قوم بنی اسرائیل برکات ویژه‌ای را دیدند.

حواریین یک‌بار مائده آسمانی خواستند(یا یک نان پخته از آسمان خواستند) ببینید خدا با ایشان چه کار کرد! فرمود: من این مائده را می‌فرستم ولی اگر بعدش کسی کافر شود، او را عذابی می‌کنم که هیچ کسی را این طوری عذاب نخواهم کرد(....فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أَعَذَّبُهُ عَذَابًا لَّا أَعَذَّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ؛ مائده / ۱۱۴ و ۱۱۵)

قوم بنی اسرائیل آن قدر برکات ویژه‌ای را دیدند که اصلاً گویا برای آنها هتل بود! مثلاً چشمه آب می‌خواستند؛ - بفرمایید. - نه، دوازده تا باشه. - بفرمایید. (فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا؛ بقره / ۶۰) این قصه‌های قوم بنی اسرائیل را باید در انیمیشن‌های مان برای بچه‌ها توضیح بدهیم؛ اصلاً آدم باورش نمی‌آید که خدا این قدر معجزه خرج کرده باشد.

قوم بنی اسرائیل-با آن همه معجزه- را یک کسی به نام «سامری» خراب کرد. سامری یک پدیده است! سامری توانست آنها را گوساله پرست کند. آیا این داستان‌ها نیاز به تفکر و تدبر ندارد؟! باید گفت: «آقای سامری! تو دیگر کی هستی که مردم آن همه معجزات را ندیده گرفتند و به دنبال تو آمدند!» شما این سامری را داشته باشید.

ابوموسی اشعری سامری امت پیامبر(ص) بود/ شعار سامری‌های امت پیامبر «لا قتال» است/ با «لا قتال» کربلاها راه افتاد

در روایات آمده است که یکی از افرادی که سامری امت پیامبر است ابوموسی اشعری است. (پیامبر(ص): ... وَ فِرْقَةٌ مَدْهَذَةٌ عَلَى مِلَّةِ السَّامِرِيِّ لَا يَقُولُونَ «لَا مِساسَ» لَكِنَّهُمْ يَقُولُونَ «لَا قِتَالَ»، إِمَامُهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ؛ امالی مفید/ص ۳۰)

حالا فرق این سامری(ابوموسی) با آن سامری چیست؟ آن سامری می‌گفت «لا مِساس» ولی این سامری می‌گوید: «لا قِتَالَ»(امالی مفید/۳۰) یعنی شعار سامری‌های امت پیامبر این است که «جنگ نه!»، ولی خودشان موجب جنایت کارانه‌ترین جنگ‌ها شده‌اند. شعار سامری امت پیامبر «لا قتال» است. بعد از او(ابوموسی اشعری) هم یک کس دیگری بود که این سمت غیرشریف را به عهده گرفت! او نیز شعارش همین «لا قتال» بود. با «لا قتال» کربلاها راه افتاد و خون‌ها روی زمین ریخت.

اتفاقاً ابوموسی اشعری هم خیلی در دو قطبی‌سازی موفق بود. امیرالمؤمنین علی(ع) نامه محکمی به ابوموسی اشعری نوشت و فرمود: «یا کنار می‌روی-به فارسی خودمانی بگویم- یا می‌دهم پدرت را در بیاورند. برو صدایت در نیاید»(مَنْ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَّغْنِي عَنْكَ قَوْلٌ هُوَ لَكَ وَ عَلَيْكَ...؛ نهج البلاغه/نامه ۶۳)

### چند نکته درباره نفوذ/ ۱. برای جافتادن مسأله نفوذ، اول باید مسأله دشمن جابیفند

اینها از نفوذپذیرها هستند. حالا اجازه بدهید از تاریخ بیرون بیایم و درباره نفوذ چند تا نکته عرض کنم:

نکته اول؛ برای پذیرش نفوذ اول ما باید دشمن را بپذیریم. برای اینکه جوان‌ها، حقیقتی به نام «دشمن» را برای حیات بشر خوب درک کنند، خدمت ایشان این را عرض می‌کنم-که حتماً خودشان اطلاع دارند- هزاران سال قبل از حضرت آدم، خداوند دشمن حضرت آدم را خلق کرده بود. دشمن در زندگی ما ابناء بشر این قدر جدی است، این را می‌شود ده بار نوشت ولی هیچ توضیحی نمی‌خواهد داده شود. برای اینکه داستان نفوذ خوب برای ما جابیفند، اول باید مسأله دشمن برای ما جابیفند.

**آیا ما دشمن داریم؟ خداوند در قرآن کریم، حدود ۸۸ مرتبه از شیطان سخن می‌گوید. خداوند در قرآن کریم ۲۵ مرتبه-به تعابیر مختلف- می‌فرماید: شیطان دشمن شما است. من نمی‌دانم آیا ما به اندازه یک درسی که در آن ۲۵ بار گفته شده باشد «تو دشمن داری، باور کن! او دشمن دنیا و آخرت توست» ما جوان‌های مان را در این زمینه تفهیم می‌کنیم؟ کسانی که می‌خواهند نفوذ را باور کنند اول باید دو واحد پیش نیاز پاس کرده باشند؛ اینکه دشمن را باور کنند.**



## ۲. باید روش دشمنی و شیوه نفوذ دشمن را شناخت / آیت الله بهجت (ره) در اواخر عمر: هر چه ضربه خورده ایم از نفوذ بوده

دوم اینکه باید روش دشمنی دشمن را بشناسند. روش دشمن ما-که ابلیس و شیطانک‌های کوچک و بزرگ هستند- این گونه است که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «حَدَّرَكُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ حَفِيًّا وَ نَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا» (نهج البلاغه/خطبه ۸۳) من شما را پرهیز می‌دهم از دشمنی که مخفیانه در سینه‌ها نفوذ می‌کند، و آهسته در گوش‌ها نجوا می‌کند.

شیوه نفوذ را باید شناخت. من برای اینکه زیاد وقت را نگیرم، به سخنان حضرت آیت‌الله‌العظمی بهجت (ره) درباره نفوذ، مراجعه می‌دهم. ایشان در اواخر بحث جهاد-که در درس خارج داشتند- تأکید می‌کردند که ما هرچه ضربه خورده ایم از نفوذ بوده است. و بعضی از موارد را توضیح می‌دانند؛ از نفوذ در خانه‌های علماء توضیح می‌دادند تا نفوذ در بین مملکتی‌ها. ایشان در سال ۱۳۷۱ یک جمله‌ای دارند که آن جمله را صریحاً قرائت نمی‌کنم، نمی‌خواهم سوء تفاهم برانگیز صحبت کنم، می‌خواهم فقط اصل مطلب را منتقل کرده باشم. که صریحاً می‌فرمایند: باید مراقبت کرد؛ دشمن دست از نفوذ بر نمی‌دارد. (دیدار آقای ری شهری با آیت الله بهجت، کتاب زمزم عرفان/ص ۲۹۱)

از این جوان‌ها خواهش می‌کنم؛ الان دیگر امکانات فراوان است، و برای انتقال حق به سهولت می‌شود اقدام کرد. ده‌ها جمله از آقای بهجت (ره)-در این کتاب‌هایی که نکات فرعی از درس‌های خارج ایشان را یادداشت و چاپ کرده‌اند- وجود دارد. ببینید که ایشان چگونه دردمندانه با موضوع نفوذ برخورد می‌کند.

## ۳. باید نفوذپذیران را بشناسیم / نفوذپذیران کسانی هستند که نوعی ولایت‌گریزی در آنها هست

قدم بعدی‌ای که باید برداریم این است که نفوذپذیران را بشناسیم. نفوذپذیران چه کسانی هستند؟ امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرمود «ابوموسی اشعری دلش با ما نیست.» «هُوَ هَا مَعَ غَيْرِنَا؛ كَشَفَ الْغَمَةَ ۱/ ۵۴) نفوذپذیران در قرآن کریم معرفی شده‌اند: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» (نساء/۶۱) نفوذپذیران کسانی هستند که نوعی ولایت‌گریزی در آنها هست. برخی از این بدبخت‌ها، منافعی هم ندارند؛ یعنی نوکر بی‌جیره و موجب هستند.

در عوامل روانی نفوذپذیری تأمل بفرمایید. عوامل روانی نفوذپذیری را شورای محترم نگهبان هم تأمل بفرماید. که آیا در این فرد، آن عوامل نفوذپذیری هست یا نه؟ اگر هست، در عرصه سیاست نیاید.

## ۴. باید جامعه را به ضعف دشمن و برتری خودمان نسبت به دشمن باورمند کنیم / کوفیان با یک شایعه و ترس از لشکر موهوم یزید، قاتل حسین (ع) شدند

اقدام بعدی‌ای که باید در مقابل نفوذ انجام داد، این است که باید جامعه خودمان را به قدرت و برتری خودمان نسبت به این دشمن، و همچنین نسبت به ضعف دشمن، آگاه کنیم و باورمند کنیم. سیاه‌پوشیدگان ابا عبدالله‌الحسین (ع)؛ با یک «شایعه ترس از لشکر موهوم یزید» لشکر درست کردند و ابا عبدالله‌الحسین (ع) را به قتل رساندند. با یک شایعه و با ترساندن از قدرت دشمن این کار را کردند.

من این حرف‌ها را با یک یقین و قوت قلب محکم دارم عرض می‌کنم که «قطعاً نفوذ در کشور ما، در جامعه ما، در امت اسلامی، بی‌اثر خواهد بود» و همه این حرف‌ها فقط برای این است که نفوذپذیران خودشان را رسوا نکنند، چون رسول خدا (ص) به ما وعده داده است: «لا

تَكَرَّهُوا الْفِتْنَةَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فَإِنَّهَا تُبِيرُ الْمُتَافِقِينَ» (کنز العمال/۳۱۱۷۰) از فتنه‌های آخرالزمان ناراحت نباشید، فتنه‌های آخرالزمان منافقان را رسوا می‌کند. لذا ما که این حرف‌ها را می‌زنیم، می‌خواهیم هزینه پایین بیاید. یک وقت شما فکر نکنید نگرانی خاصی از نفوذ وجود دارد. با لبخند به نفوذپذیرها می‌گوییم: «خودتان را خراب و رسوا نکنید؛ زمانه عوض شده است».

باید روی الگوی نفوذ و روش شیطان کار کرد. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (نساء/۷۶) کید شیطان ضعیف است. حالا باید دید که شیطان چه کار می‌کند؟ شیطان در وجود تک‌تک ما چه کار می‌کند؟ شیطان نگاه می‌کند که ببیند هر کسی چه نقطه‌ضعفی دارد؟ و بعد روی همان نقطه ضعف کار می‌کند. روی همان نقطه ضعف تحریک می‌کند.

در ارتباط با مسئولین مملکتی و فرزندان مسئولین مملکتی هم، در اسناد لائنه جاسوسی هست و نوشته‌اند که مثلاً فرزند فلانی، این نقطه‌ضعف را دارد و لذا می‌شود این کار را انجام داد. مسئولین کشور ما الحمدلله بری هستند، إن شاء الله بری باقی بمانند. ما با حسن‌ظن برخورد می‌کنیم.

### خاطره استاد بازنشسته سازمان ملل در مورد چگونگی نفوذ از طریق آفازاده‌ها

یکی از اساتید دانشگاه که بازنشسته سازمان ملل است و الان عضو هیئت علمی یکی از دانشگاه‌ها هستند، در ایام فتنه ۸۸ به من یک مطلبی را گفت که من گفتم: «اگر من این مطلب را جانب شما بگویم، اشکالی ندارد؟» او هم گفت: نه چه اشکالی دارد! بگوید، خود من هم می‌گویم. (این قضیه حدوداً مربوط به سال ۱۳۷۰ است) ایشان یکی از قضات محترم بودند که آن اوایل از شهید بهشتی اجازه می‌گیرند که بروند در حقوق بین‌الملل کار کنند.

**ایشان به بنده فرمود: «من از سازمان ملل در چندین کشور نمایندگی داشتم. به یکی از مسئولین سازمان ملل در ژنو- که رفاقتی با او داشتم و کمی هم ضدصهیونیستی بود- گفتم: بالاخره غربی‌ها با انقلاب اسلامی ایران چه کار می‌خواهند بکنند؟ گفت: یک روزی که با هم بیرون رفتیم به تو خواهیم گفت. -احتمالاً می‌خواستند شنود نشود- وقتی بیرون رفتیم، گفت: اگر بخواهید انقلاب‌ها ساقط کنید، کاری ندارد! انقلابیون می‌آیند بالا و امکانات پیدا می‌کنند، بچه‌های‌شان می‌آیند خارج از کشور درس می‌خوانند، و بعد هم برای این بچه‌ها، تورهایی پهن می‌شود- و بعد مراحلش را هم توضیح داد- بعد که تور پهن کردند، از طریق این فرزندان به یک شبیه‌هایی در تصمیم‌سازی‌ها دخالت می‌کنند»**

درست است که نباید سوءظن ایجاد کرد، ولی مسئولش بنده نیستم که سوءظن ایجاد نکنم. بلکه رفتارها باید طوری باشد که سوءظن ایجاد نکند. ولی باید به مردم آگاهی داده شود. در واقع این استاد دانشگاه، داشت مقوله آفازاده‌ها را برای من توضیح می‌داد و می‌گفت که من اولین بار، در آنجا شنیدم. ایشان از سر دلسوزی هم بنده را صدا زده بود و این مطلب را می‌گفت، نه اینکه بخواهد در جایی سخنرانی کند. الان هم هیچ فضای تبلیغاتی-سیاسی خاصی نیست که ما داریم این حرف‌ها را می‌زنیم.

دشمن چون منطق و قدرت ندارد، نفوذ می‌کند/ آدم‌هایشان را می‌فرستند با برخی رؤسای دانشگاه‌ها پیچ کنند! باید روی مسأله نفوذ، کار کرد. دشمن منطق ندارد که نفوذ می‌کند. دشمن چون ضعیف است و قدرت ندارد، نفوذ می‌کند. اگر قدرت داشت، نفوذ نمی‌کرد. [انگلیسی‌ها] آدم‌های‌شان را به عنوان مهمان در دانشگاه‌ها می‌فرستند که با بعضی از رؤسای دانشگاه‌ها جلسه‌های پیچ بگذارند! اگر حرف علمی داری، برو علنی بگو؛ کشور ما کشور آزادی است، مثل کشورهای صهیونیستی شما نیست.

او اگر حاضر است در دانشگاه برای مناظره بیاید، بیاید، ولی اگر می‌خواهد پیچ بچ بکند، نباید در دانشگاه بیاید. در هتل هم نباید یواشکی با رؤسای دانشگاه‌ها جلسه بگذارد. این پیچ‌ها چه معنایی دارد؟ آیا منطق دارند؟ این مهمانانی که از دولت بریتانیای خبیث به ایران می‌آیند، اگر جرأت دارند در یک مناظره دانشجویی در کشور ما شرکت کنند! در یک پرسش و پاسخ دانشجویی شرکت کنند.

برای ریشه‌کن کردن نفوذ، باید دشمن را ناامید کرد/ صدمه نرمی بیجا را ملت می‌خورند

آنها چون ضعیف هستند و چون ما قوی هستیم، آنها به این روش عمل می‌کنند. یادتان باشد ما در مقابل نفوذ باید به قدرت خودمان ایمان داشته باشیم.

آخرین پیشنهاد من در شب أباالفضل‌العباس(ع) این است که برای ریشه‌کن کردن نفوذ و صدمه نخوردن از نفوذ باید دشمن را ناامید کرد. بعضی‌ها این قدر بدبخت هستند که می‌گویند: «بگذار یک کمی با دشمن نرم صحبت کنیم، بلکه از دشمن به ما ضرر نرسد!» این نرمی اگر در آن جایی که نباید باشد، نشان داده شود، صدمه‌اش را ملت می‌خورند. باید دشمن از تو ناامید بشود، دشمن باید مثل «سین و گاف» پشیمان شود از اینکه با تو تماس گرفته است. شمر در صحرای کربلا همین طوری شد (و جاء شمر حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ وَ جَعْفَرُ وَ عُمَانُ بَنُو عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالُوا مَا تَرِيدُ فَقَالَ أَنْتُمْ يَا بَنِي أُخْتِي أَمِنُونَ فَقَالَتْ لَهُ الْفَيْئَةُ لَعَنَكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ أَمَانَكَ أ تُوْمِنُنَا وَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ؛ ارشاد مفید/ ۸۹/۲)

جانم به أباالفضل‌العباس(ع)، بقیه‌اش را دارم روضه می‌خوانم. اینکه شما از این روضه‌ها کیف می‌کنید اشکالی ندارد. شما که لذت ببرید، این لبخند شما از حماسه عباسی قیمت همان اشک را دارد. «شَبَّعَتْنَا يَنْصُرُونَنَا وَ يَفْرَحُونَ بِفِرْحَانَا وَ يَحْزَنُونَ بِحُزْنِنَا» (تحف العقول/ ۱۲۳) من می‌خواهم از أباالفضل‌العباس(ع) تعریفی کنم که موجب شد لبخند روی لبان حسین(ع) بنشیند. شما هم همراه أبا عبدالله‌الحسین(ع) لبخند روی لبان‌تان بنشیند. اشک دیگر دست خودتان نیست؛ اگر آمد اشکالی ندارد.

غضب عباس(ع) از اینکه دشمن در او طمع کرده بود/ عباس(ع) دشمن را به شدت پشیمان و ناامید کرد

شمر مدام عباس را صدا می‌زد، مهربان صدا می‌زند. عباس روی خودش را آن طرف می‌کرد. عباس داشت دق می‌کرد از اینکه «خدا! کار من به جایی رسیده که دشمن به من طمع کرده؟» یک کسی با این روضه‌ها آشنا نبود و مال یک مذهب دیگری بود، گفتم: أباالفضل ما را می‌شناسی؟ گفت: همان کسی که روز تاسوعا شهید شده است؟ گفتم: نه، عباس در تاسوعا شهید نشد، در تاسوعا مرد، عاشورا شهید شد. (أباالفضل(ع) می‌بخشد که من این عبارت را به کار بردم) گفت: یعنی چه؟ مگر می‌تواند کسی یک روز بمیرد و یک روز شهید بشود؟ گفتم: بله، وقتی شمر مهربان صدایش زد، عباس جان داد. آنشا نبود، خوشش آمد، گفت: عجب عباسی!

عباس(ع) جواب دشمن را نداد. داستان اشعث یادتان است؛ تا یکی از آن طرف آمد و او را صدا زد، اشعث یک بهانه‌ای جور کرد و گفت: «نه او آدم محترمی است! بگذار بروم» اشعث سر خورد رفت و شیرجه زد.

اما عباس جواب دشمن را نمی‌دهد. می‌دانید چه اتفاقی افتاد؟ حسین(ع) فرمود: عباسم، قبولت دارم، برو جوابش را بده می‌دانم برایت سخت است. ما عباس میخواهیم که تا امامش فرمان نده با دشمن دست نده، ما عباس میخواهیم که تا امامش فرمان نده، تماس نگیره، جواب نده، ما عباس میخواهیم... (مَقَالَ الْحُسَيْنِ ع: أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا...؛ لهوف/ص ۸۸)

من فکر می‌کنم، تازه وقتی حسین(ع) فرمود: «عباسم برو، من به تو می‌گویم برو» عباس برگشت به زینب یک نگاهی کرد.

عباس! تو عباس باشی، اما نباشی؟ اگر نباشی، حسین صدا می‌زند: «الآن إنكسر ظهري» کمرم شکست. اگر عباس باشی، ولی نباشی، همه، رخت اسارت به تن می‌کنند! عباس، مگر می‌شود تو نباشی؟!

اینجا شما غریو حماسه سر دادید، گریه‌های تان گریه‌های محبت و شوق بود. حالا برویم ذکر مصیبت کنیم برای عباسی که حسین(ع) را کنار نهر علقمه به زمین زد، گریه کنیم.

### عباس! تو با دشمن دست ندادی؛ خدا دست‌هایت را قربانی قبول کرد/ جانم به دست‌های عباس که به دشمن حسین(ع) دست نداد

تا حالا روضه‌خوان‌ها به ما این طوری می‌گفتند: «دست عباس خورد به آبی که نصیب تو نشد، باید این دیده و این دست دهم قربانی» البته خیلی قشنگ است و زبان حال‌ها زیبا است. اما من می‌خواهم یک روضه جدیدی را تقدیم اباالفضل‌العباس(ع) کنم: عباس! تو با دشمن دست ندادی؛ خدا دست‌هایت را -به‌عنوان- قربانی قبول کرد. جانم به دست‌های عباس که به دشمن حسین(ع) دست نداد. عباس! تو به دشمن غضبناک نگاه کردی، و خدا چشم‌هایت را قبول کرد. ام‌البنین بیا ببین که عباست چه غوغایی در کربلا کرده... عباس جلوی دشمن حسین سر خم نکرد؛ خدا سر عباس را قبول کرد...

على لعنة الله على القوم الظالمين.

